

شاخه‌هاییم پُر از سیب کال است

انسیه موسویان



عنوان کتاب: عشق‌های لنگه
به لنگه
شاعر: عباس تربین
تصویرگر: رضا مکتبی
ناشر: پیدایش
نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۶
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۸ صفحه
بها: ۱۲۰۰ تومان

عباس تربین، از شاعران جوان خوش‌قریحه است که علاوه بر چاپ آثار مختلف در مطبوعات کودک و نوجوان، چندین کتاب شعر نیز منتشر کرده است. او به جز سرودن شعر، در نشریات کودک و نوجوان نیز به فعالیت مشغول است. تازه‌ترین سروده‌های تربین، در کتاب «عشق‌های لنگه به لنگه»، توسط نشر پیدایش راهی بازار شده است. در شناسنامه کتاب، گروه سنی خاصی برای مخاطب ذکر نشده است، اما پیشینه‌ای که از سروده‌های تربین در ذهن داریم و نیز زبان ساده و روان شعرهای این کتاب، توجه شاعر به حوادث محیط پیرامون که برگرفته از دنیای نوجوان است و... سبب می‌شود که سروده‌های این کتاب را در رده سنی «د» و «ه» قرار دهیم. شعرهای عباس تربین در مجموعه «عشق‌های لنگه به لنگه»، جوان است؛ درست مثل شاعرش! جوان به این معنا که هنوز راه درازی تا مرز پختگی و کمال در پیش رو دارد. البته این سخن، به هیچ‌وجه منافاتی با مصراع‌های درخشان و خیال سرشار شاعر در این سروده‌ها ندارد. تربین ذاتاً شاعر است. از این‌رو، عجیب نیست که در لابه‌لای همین سروده‌ها، گاه با اییات و جملات بسیار درخشان و تصویرهای شعری نو و بدیع مواجه شویم:

عصر که می‌شود، مادرم

تابستان را از روی بند جمع می‌کند

(شعر «در کوره تابستان»)

فکرهای من

مثل جزیره‌های جهان

کوتاه و پاره پاره

پراکنده‌اند

(شعر «در کوره تابستان»)

از دست‌های نشسته صبح

شیر می‌خورم...

و خورشید نیم‌رو شده در آسمان
چشمم را می‌سوزاند

(شعر «انگشت‌های برشته»)

روزهاست این چنین

در برابر مسافران

سبز می‌شود

چون علامت تعجبی که نقطه‌اش

بر سرش نشسته است

(شعر «فکرهای یک درخت»)

عنصر غالب در سروده‌های این کتاب، «عاطفه» است؛

عاطفه‌ای برگرفته از دنیای ساده و بی‌آلایش نوجوانی و جوانی؛

این عواطف، اغلب در قالب گفت‌وگویی ساده با مخاطبی

نامشخص (دوست، هم‌کلاسی و...) شکل می‌گیرد و شاعر از

آرزوها، دل‌تنگی‌ها و احساسات خود با او سخن می‌گوید:

نبوده‌ای که بشنوی

سکوت ساده مرا

نمانده‌ای که طی کنی

مسیر جاده مرا

□

منی که در نبودنت

به بند اشک بسته‌ام

هزار بار مُردام

کویر دل شکسته‌ام

□

منی که تا رسیدنت

مسافر همیشه‌ام

دو چشم خیس منتظر

نشسته پشت شیشه‌ام...

(شعر «من، دو چشم منتظر»)

گاهی این عواطف رقیق، رنگ عشق می‌گیرد و در قالب گفت‌وگو با معشوقی زمینی، اما مقدس و پاک که شاعر از او با عنوان «فرشته» یاد می‌کند، بیان می‌شود:

از آن سوی این همیشه بی‌روزن
می‌آیی و می‌شود اتاقم روشن
پروانه‌ترین فرشته زیبا: تو
خوشبخت‌ترین آدم این دنیا: من

(شعر «مژده»)

اما گاه این عشق، با بیانی کلیشه‌ای و رمانتیک، بازگو می‌شود که در این موارد، شعر افت می‌کند و تنزل می‌یابد:

صدایم، شعرهایم، رازم از عشق
تمام وسعت پروازم از عشق
اگر بامن بیایی مطمئن باش
برایت کلبه‌ای می‌سازم از عشق!

(شعر «از عشق»)

هنگامی که شاعر تلاش نمی‌کند حرف‌های بزرگ بزند و ادای آدم بزرگ‌ها را درآورد و زمانی که از دل مشغولی‌های ساده نوجوانی و تجربه‌ها و دغدغه‌های خود سخن می‌گوید، شعرها صمیمی‌ترند و بیشتر به دل می‌نشینند.

از شعرهای موفق این مجموعه که شاعر توانسته است در آن تجربه شکست دوران نوجوانی را به خوبی بیان کند، شعر «طغیان» است که تصویرهای آن برای نوجوان ملموس و آشناست. بسیاری از ما نیز ممکن است تجربه شکست در آزمون یا مسابقه یا امتحانی بزرگ را در دوره نوجوانی خود پشت سر گذاشته باشیم و پس از آن احساس ضعف، سرخوردگی و ناامیدی و حتی طغیان کرده باشیم. به همین دلیل، می‌توانیم به راحتی با شاعر همذات‌پنداری کنیم و در احساس او شریک شویم:

یک امتحان و کمی نمره
از چند درس که سنگین بود

پیشینه‌ای که از سروده‌های تربُّن در ذهن داریم و نیز زبان ساده و روان شعرهای این کتاب، توجه شاعر به حوادث محیط پیرامون که برگرفته از دنیای نوجوان است و... سبب می‌شود که سروده‌های این کتاب را در رده سنی «د» و «ه» قرار دهیم

**هنگامی که شاعر
تلاش نمی‌کند
حرف‌های بزرگ
بزند و ادای آدم
بزرگ‌ها را درآورد
و زمانی که از
دل مشغولی‌های
ساده نوجوانی
و تجربه‌ها و
دغدغه‌های خود
سخن می‌گوید،
شعرها صمیمی‌ترند
و بیشتر به دل
می‌نشینند**

تنها همین و خداحافظ
در زندگی هدفم این بود

تنها همین و پس از این هم
دیگر گلایه نخواهم کرد
در پای نمره ناچیزی
هر روز گریه نخواهم کرد...

حالا هر آن چه نمی‌دانم
با یک نگاه پُر از اشک شد
هر چه کتاب به دستم بود
یک دفعه قایق و موشک شد...

(شعر «طغیان»)

استفاده شاعر از برخی قالب‌های کم‌کاربرد در شعر نوجوان،
قابل تحسین است؛ قالب‌هایی چون رباعی، دوبیتی و سپید
که پیشینه پُرباری در شعر کودک و نوجوان ندارند و تنها در
سال‌های اخیر، تلاش‌هایی از سوی برخی شاعران، استفاده از
این قالب‌ها برای این طیف از مخاطبان صورت گرفته است.
تلاش‌های «ترُبُن» در این زمینه، در جای خود ارزشمند و حاصل
آن نمونه‌های خوب و روانی است؛ مثل دوبیتی زیر:

تو خوشحالی و من غمگین غمگین
تو پَر داری و من، سنگین سنگین
همیشه فرق من با تو همین است
تو بالایی و من، پایین پایین

(شعر «فرق»)

همین‌طور رباعی محکم زیر:
چون کوه، سرافراز غروری، دوری
چون ماه، از آبِ حوض دوری، دوری
من آینه توام، تو اما انگار
از عشق، هزار سال نوری، دوری!

(شعر «دور دور دور»)

جسارت شاعر در گنجاندن پنج شعر سپید در این مجموعه،
در جای خود قابل تأمل است؛ شعرهای «در کوره‌راه»، «خلأ»،
«انگشت‌های برشته»، «در رختخواب» و «دنیا دلش یک دست
رنگ تازه می‌خواهد» که از آن میان شعر «در رختخواب» به
لحاظ تصاویر شعری و ایجاز، جزو نمونه‌های خوب و موفق
کتاب محسوب می‌شود:

شب که پلک‌هایم
یکی یکی روی هم می‌افتند
ستاره‌های کوچک
تک‌تک خاموش می‌شوند
آن وقت تو
درست همان وقت
با کفش‌های چشمک‌زن
به خواب‌های تاریک من

پای گذاری

(شعر «در رختخواب»)

خوب است از منظر زبان شعر هم به شعرهای این مجموعه
نگاهی بیندازیم. زبان شعر ترُبُن، با همه تلاشی که او برای
نوآوری و گریز از تکرار کرده است، باز هم در برخی شعرها
یادآور زبان شعری برخی از شاعران هم‌عصر، به ویژه زنده یاد
قیصر امین‌پور است. البته برای شاعر جوانی چون ترُبُن که هنوز
راه درازی در پیش دارد تا به زبان خاص و ویژه خود برسد، شاید
تا این حد تأثیرپذیری، قابل قبول و خالی از اشکال باشد. شعر
«دردهای بی‌مقدمه» را ببینید که در همان خوانش اول، می‌توان
رد پای شعر «یادداشت‌های گم شده» و «دردوازه‌ها»ی مرحوم
قیصر امین‌پور را در آن دید:

چک و چک
این صدای چیست باز؟
من که شیرهای آب را
بستم
من که هر چه دستمال و ابر بود
جمع کرده‌ام
حفره‌های کوچک و بزرگ را
گرفته‌ام
پس چرا
چگونه چکه می‌کند؟
پس کجاست چکه می‌کند؟
این صدای یکنواخت
خواب را
از نگاه خسته‌ام گرفته است...

(شعر «غم‌های بی‌مقدمه»)

از این مورد که بگذریم، زبان این شعرها پیوسته در میان زبانی
ساده و طبیعی و بدون دست‌انداز، با زبانی پُر بیج و خم و دشوار و
حتی گاه سست و ضعیف در نوسان است. این ابیات را ببینید:

بی‌تو چیزی ندارم بیارم
شاخه‌هایم پُر از سیب کال است
می‌توانم بگویم که حتی
بی‌تو بودن، محال محال است

(شعر «حرف‌های بی‌اجازه»)

بگیر دست دلم را
ببر به باغ رسیدن
دوباره لک زده قلبم
برای آینه دیدن

(شعر «برای از تو شنیدن»)

اما ابیات ضعیف و مشکلی چون نمونه‌های ذیل را هم
بخوانید و مقایسه کنید:

بر این همه خاک، ذره‌ای شور بپاش
نزدیک بیا و غصه را دور بپاش
مهتاب سفر کرده از این شهر غریب

بر این شب تیره کاسه‌ای نور بیاش

(شعر «آبی به صورت شب»)

که طبیعتاً شاعر باید می‌گفت: «نزدیک بیا و غصه را دور بریز».

همچنین:

این تویی که همیشه بهاری

خنده‌ها را به لب می‌کشانی

روزها را به شب می‌سپاری

دست‌ها را به هم می‌رسانی

(شعر «حرف‌های بی‌اجازه»)

در این بند هم «خنده‌ها را به لب می‌کشانی» زیبا نیست

و کاش شاعر از فعل «می‌نشانی» استفاده می‌کرد که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در تنها غزل این مجموعه، شاعر به شدت درگیر زبان شعر

است. استفاده نابه‌جا و شاید بیش از حد او از زبان محاوره و کلمات مخفف و شکسته، به جای آن که بر صمیمیت فضا و لحن کار بیفزاید، زبان شعر را تنزل داده است:

گاهی انگار توی این فکری که از من و حرف‌هام

بنویسی

با مدادت به راه می‌افتی، نامه‌ای ناتمام بنویسی...

به ویژه قافیه‌های ضعیف که با توجه به وزن طولانی و

دوری، انتظار خواننده را در پایان بیت برآورده نمی‌کنند:

من نشانی دست‌های تو را حفظ هستم هنوز هم هر چند

رفته‌ای روزهاست بی‌آن که لااقل یک کلام بنویسی

برگه‌هایم تمام شده این هم آخرین خط نامه من بود

کاش حرف‌ها را این بار بنشینی برایم بنویسی

(شعر «پشت این سطرهای ساکت»)

در ضمن، مصراع آخر شعر هم از نظر وزنی دچار اشکال

است. شاعر به جای «کاش» باید می‌گفت: «کاشکی...» تا وزن

کامل شود. سهل‌انگاری و بی‌توجهی شاعر در انتخاب بهترین

و مناسب‌ترین واژه‌ها در جایگاه قافیه، در برخی شعرهای دیگر

هم به چشم می‌خورد. قافیه‌های کم‌جان و ضعیف «عالمه - که -

همه» در رباعی زیر:

یک عالمه آسمان، تو را می‌خواهد

نه ابر که آسمان تو را می‌خواهد

ای ماه بیا که چشم‌هایم هر شب

از این همه آسمان تو را می‌خواهد

(شعر «یک عالمه تو»)

و قافیه‌های خزیده و «وزیده» در این بند از چارپاره:

یاد تو مثل یک موج نم‌نم

بر لب ساحل من خزیده

من چگونه به یادت نباشم

روزهایی که یادت وزیده؟

(شعر «حرف‌های بی‌اجازه»)

همین‌طور کلمه «اتفاقی» که در بند زیر، تنها برای قافیه

شدن با کلمه «باقی» آمده و به لحاظ معنایی تکمیل‌کننده مفهوم

بیت نبوده و شاید صفت مناسبی برای «شعر» نباشد:

تویی تویی که خنده‌ات

همیشه سبز و باقی است

و هر چه شعر گفته‌ای

قشنگ و اتفاقی است

(شعر «هزار چهره یک شکل»)

در برخی شعرهای این مجموعه، به ویژه شعرهای نیمایی و

سپید، شاعر دچار زیاده‌گویی شده. در حالی که بسیاری از جمله‌ها

را می‌توانست به راحتی حذف کند، بدون این که در معنا و مفهوم

شعر خللی ایجاد شود. در شعر «دنیا دلش یک‌دست رنگ تازه

می‌خواهد»، این بخش کاملاً زاید به نظر می‌رسد:

اتوبوس، مثل همیشه پُر است

صندلی‌ها هم پُرند

پُر از چهره‌های اخمو

و صورتک‌های رنگ‌پریده

غمگین و تهی

چهره‌هایی که روزهاست

رنگ لبخند را ندیده‌اند

...

(شعر «دنیا دلش یک‌دست رنگ تازه می‌خواهد»)

حیف است این نوشته را به پایان ببریم و عباس ترن‌را

به سبب اسم‌های خیال‌انگیز و متفاوتی که برای شعرهایش

انتخاب کرده، تحسین نکنیم! اسم‌های زیبایی چون: قدم زدن

در باد- آبی به صورت شب- دنیا دلش یک‌دست رنگ تازه

می‌خواهد- در کوره تابستان و... که هر یک می‌توانند سطری از

یک شعر درخشان باشند.

پی‌نوشت:

۱- کتاب «بادکنک به شرط چاقو»، اثر علی‌اصغر سیدآبادی، در

قالب سپید برای کودکان و نوجوانان، توسط نشر افق منتشر شده است.

